

سرشناسه	: حسینی منشی، محمود بن ابراهیم، قرن ۱۲ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: تاریخ احمدشاهی / محمود الحسینی بن ابراهیم جامی؛ مقدمه، تصحیح و فهرس محمدسرور مولایی؛ (با همکاری محمدکاظم کاظمی).
مشخصات نشر	: تهران: محمدابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان)، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ۷۲۰ ص.
شابک	: ۸۵۰۰۰ ریال: ۹-۰۸۳۳-۰۴-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
یادداشت	: این کتاب قبلاً با عنوان "تاریخ احمدشاهی (تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان) با تصحیح و تحشیه غلام حسین زرگری‌نژاد توسط انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۴ نیز منتشر شده است.
یادداشت	: نمایه.
عنوان دیگر	: تاریخ احمدشاهی (تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان).
عنوان دیگر	: تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان.
موضوع	: احمدشاه درانی، شاه افغانستان، ۱۱۳۵-۱۱۸۶ ق.
موضوع	: افغانستان - تاریخ - درانیان، ۱۱۶۰-۱۲۴۳.
موضوع	: افغانستان - شاهان و فرمانروایان.
موضوع	: افغانستان، تاریخ، قرن ۱۲-۱۳.
شناسه افزوده	: مولایی، محمدسرور، ۱۳۲۴-، مصحح و مقدمه‌نویس.
شناسه افزوده	: کاظمی، محمدکاظم، -
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۶ ت ۲ ح ۵ / DS۳۵۹/۲
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۸/۱۰۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۹۳۷۰۱

تاریخ احمدشاهی

محمودالحسینی بن ابراهیم جامی

مقدمه، تصحیح و فہارس: دکتر محمدسرور مولایی



تہران ۱۳۸۶



ناشر: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی

تاریخ احمدشاهی

محمود الحسینی بن ابراهیم جامی

مقدمه، تصحیح و فهارس: دکتر محمد سرور مولایی

طرح جلد: وحید عباسی ○ صفحه آرایی: محمد کاظم کاظمی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات

چاپ اول، ۱۳۸۶ ○ شمارگان: ۳۰۰۰ ○ قیمت: ۹۰۰۰ تومان

حق چاپ این کتاب، در افغانستان و ایران مخصوص ناشر است.

تهران خیابان سمیه، بعد از رامسر، پلاک ۳۴، طبقه سوم واحد ۶

تلفن: ۸۸۳۰۰۲۴۵ فاکس: ۸۸۸۱۱۰۵۳

فهرست مندرجات

مقدمه مصحح ۱۳

دییاجه ۳۹

در بیان تصنیف این کتاب ۴۲

ذکر شمه‌ای از نسب احمد شاه ۴۹

مجملی از بدایت احوال احمد شاه ۵۰

کیفیت هلاک‌شدن نادر شاه ۵۰

طلوع آفتاب سلطنت ۵۴

وقایع سال اول ۵۸

رسیدن به قندهار و جلوس ۵۸

یاغیگری جماعت بریجی و ترینی ۶۱

محاربه با مخالفان ۶۸

در بیان فتح قلعه قلات ۷۲

فتح قلاع غزنین و کابل و پیشاور ۷۵

توجه به صوب پنجاب ۸۲

ایلغار نمودن به سمت سرهند ۸۶

محاربات با احمد شاه ۸۸

وقایع سال دوم ۹۶

نهیضت به صوب پنجاب ۹۸

۹۹	وقایع سال سیّم
۱۰۰	احوال جماعه بلوچیه
۱۰۲	طغیان علی شاه در ممالک خراسان
۱۰۶	محاربه علی شاه با برادر کوچکش ابراهیم خان
۱۰۹	نشستن شاهرخ میرزا بر اریکه فرمانروایی ایران
۱۱۸	نفاق امرای خراسان و گرفتار شدن شاهرخ شاه
۱۲۴	جلوس شاهرخ شاه (بار دوم)
۱۲۴	احوال یوسف علی خان و گرفتاری میر سید محمد
۱۲۸	ورود شاهزاده تیمور شاه از مشهد
۱۲۹	ورود لقمان خان از ولایت ایران
۱۳۲	مخالفت محبت خان در بلوچستان
۱۳۴	ورود میر علم خان از خراسان

۱۳۶	وقایع سال چهارم
۱۳۸	مشورت با امرا در خصوص عزیمت به خراسان
۱۴۰	ارتفاع رایات به جانب هرات
۱۴۷	حرکت شاهرخ شاه از مشهد
۱۵۰	مستأصل شدن امیر خان و التجای او به درگاه
۱۵۳	ورود رؤسای ولایت ترکستان و شکایت از رحیم خان
۱۵۶	مأمور شدن انزله خان به کمک اسماعیل خان
۱۶۱	ارتفاع رایات به صوب بلده مشهد
۱۶۳	محاربه بهادران ظفر فرجام
۱۶۹	نهضت به جانب خیوشان

۱۷۵	وقایع سال پنجم
۱۷۹	محاربه با میر متو
۱۸۷	معاودت به سمت کابل
۱۹۰	قضایای ترکستان
۱۹۰	قشلاق به سمت الکای پیشاور

۱۹۱	 وقایع سال ششم
۱۹۲	 طغیان خان خاتان
۱۹۴	 به هم خوردن دولت شاهزاده احمد
۲۰۹	 تنمۀ احوال عمادالملک و ...
۲۱۵	 حدوث نفاق میانۀ امرای خراسان
۲۱۷	 ظهور مخالفت اهالی قندوز
۲۱۷	 وقایع سال هفتم
۲۱۹	 طغیان میر علم خان در خراسان
۲۲۱	 وقایع سال هشتم
۲۲۲	 تفویض ولی عهدی به تیمور شاه
۲۲۴	 فتح قلعه تون
۲۲۹	 کیفیت محاصره مشهد
۲۳۱	 فرار میر علم خان
۲۳۷	 گرفتاری میر علم خان
۲۴۰	 التجاجی شاهرخ شاه و تصرف مشهد
۲۵۰	 وقایع سال نهم
۲۵۳	 تفویض سلطنت ایران به شاهرخ شاه
۲۵۵	 ملتجی شدن عباسقلی خان
۲۵۹	 انحراف اسماعیل خان حاکم خواف
۲۶۲	 عزیمت به ولایت استرآباد
۲۶۳	 مستأصل شدن اسماعیل خان زنگنه
۲۶۵	 تعیین عمال به جهت دفترخانه
۲۶۶	 ورود تیمور شاه به قندهار
۲۶۹	 طرح بنای اشرف البیلاذ احمدشاهی
۲۷۵	 وقایع سال دهم
۲۷۵	 فساد انگیزی غازی الدین خان

۲۸۱	 نهضت از معموره اشرف‌البلاد احمدشاهی
۲۸۳	 مأمور شدن خان‌جان خان به تنبیه گردن‌کشان ترکستان
۲۸۵	 داخل شدن به دارالسلطنه کابل
۲۸۷	 ترخیص ایلچی پادشاه هندوستان و...
۲۹۱	 تلطفات درباره رعایای بلاد و...
۲۹۳	 رسیدن خبر فتح از ترکستان
۲۹۶	 نهضت از کابل به جانب هندوستان
۳۰۰	 ورود جنود به الکای پیشاور
۳۰۰	 وفات شاهزاده دیان
۳۰۲	 انتهاز از الکای پیشاور و...
۳۰۸	 ورود رضاقلی خان ایلچی
۳۰۹	 مراسله پادشاه هندوستان
۳۱۳	 ورود به قصبه سون‌پت و...
۳۲۴	 مفوض شدن سلطنت هندوستان به عالم‌گیر شاه
۳۳۱	 مخاطب شدن تیمور میرزا به خطاب تیمورشاهی
۳۳۲	 ازدواج صبیّه عالم‌گیر شاه با تیمور شاه
۳۳۶	 اجتماع کفره در موضع متھرا و...
۳۴۱	 وقایع سال یازدهم
۳۴۱	 معاونت از هندوستان و...
۳۴۷	 عزل حاجی جهان فوقلزاری
۳۴۹	 سوانح ممالک ترکستان
۳۵۳	 سوانح ممالک هندوستان
۳۶۰	 وقایع سال دوازدهم
۳۶۲	 مخالفت نصیر خان بلوچ
۳۶۵	 نهضت از کابل
۳۶۹	 عزیمت به بلوچستان و محاربه با نصیر خان
۳۷۷	 شبیخون و مغلوب شدن طایفه بلوچیه
۳۸۱	 امان‌خواه شدن مادر نصیر خان

وقایع سال سیزدهم ۳۸۴

۳۸۴ نهضت به جانب هندوستان

۳۸۷ فتنه انگیزی طایفه مرهته

۳۹۱ اجتماع کفره شقاوت آثار

۳۹۱ نزول موکب به سرهند و رسیدن سپاه مرهته

۳۹۵ صف آرایي و ملاحظه سان عساکر

۳۹۸ نهضت از یوریا و عبور از جمنا و

۴۰۶ محاربه جنکو و انهزام او

۴۱۷ تاراج شهر شاه جهان آباد

۴۲۴ محاربه با ملهار

وقایع سال چهاردهم ۴۳۰

۴۳۲ تسخیر قلعه ثابت خان

۴۴۴ خرق عادت و عبور از دریا

۴۵۳ استیصال باهو و مشوره نمودن او

۴۵۶ صف آراستن به عزم رزم کفره

۴۵۸ تب آرایي باهو

۴۵۹ آغاز آشوب در عرصه جنگ

۴۶۱ پرواز نمودن بان های شورافزا

۴۶۲ اشتعال نیران جنگ

۴۶۲ زور آوردن سپاه مخالف و روگردان شدن آنها

۴۶۷ مأمور شدن حاجی عطایی خان و

۴۶۷ زور آوردن کفره به شجاع الدوله و

۴۶۹ رسیدن سپاه تازه دم به کمک کفار

۴۷۰ تعیین حسن خان الکوزی به کمک شاه ولی خان

وقایع سال پانزدهم ۴۸۲

۴۸۲ مفوض شدن دارایی هندوستان به عالی گهر

۴۸۴ سوانح ممالک ترکستان

۴۸۸	تفویض دارایی ممالک به تیمور شاه
۴۹۰	عزیمت به جانب هندوستان
۴۹۳	رزم باکفره و فتح و ظفر
۵۰۲	محبوسی درویش علی خان بیگلربیگی هرات
۵۰۶	تسخیر خطه کشمیر
۵۰۸	فسادانگیزی چرته سنگ
۵۱۴	وقایع سال هفدهم
۵۱۵	مأمورشدن خان جان خان و
۵۱۸	رسیدن آسیب به خان جان خان
۵۲۱	وقایع سال هیجدهم
۵۲۱	صادرات و واردات این سال
۵۲۴	فسادانگیزی درویش علی خان
۵۲۸	عزل شاهولی خان وزیر
۵۳۴	تفویض امور دین و دولت به ملا ادریس خان
۵۳۵	عزیمت به سمت هندوستان
۵۳۶	سوانح ایام قشلاق سرهند
۵۳۸	وقایع سال نوزدهم
۵۳۹	وفات قاضی ادریس خان
۵۴۰	محاربه باکفار
۵۴۴	ورود به اشرف‌البلاد احمدشاهی و آمدن تیمور شاه
۵۴۶	مجلس دامادی تیمور شاه
۵۵۰	وقایع سال بیستم
۵۵۱	نهیضت به جانب هندوستان
۵۵۴	وقایع سال بیست و یکم
۵۵۶	به یاسا رسیدن صوبه دار ملتان

۵۵۷	مآل حال میرخوش و درویش
۵۵۸	انحراف مزاج و شفایافتن
۵۶۱	ظهور کرامات و خوارق عادات
۵۶۲	وقایع سال بیست و دوم
۵۶۲	وقایع سال بیست و دوم
۵۶۳	ارتفاع به سمت پتجاب
۵۶۵	وقایع سال بیست و سوم
۵۶۵	گزارش برخی از صادرات و واردات احوال
۵۶۷	تفویض وزارت به شاه‌ولی خان بامیزی
۵۶۸	نهیضت به اشرف‌البلاد احمدشاهی و ورود تیمور شاه
۵۶۹	وقایع سال بیست و چهارم
۵۶۹	حرکت به سمت خراسان
۵۷۲	محاربه با نصرالله میرزا
۵۷۵	محاربه با علی‌مردان خان
۵۷۹	وقایع سال بیست و پنجم
۵۸۱	دامادی شاهزاده پرویز و شاهزاده شهاب
۵۸۲	اشتداد عارضه دماغ و...
۵۹۰	وقایع سال بیست و ششم
۵۹۱	ارتحال شاهنشاه کامکار
۵۹۴	جلوس شاهزاده سلیمان
۵۹۵	ورود نعلش شاهنشاهی به اشرف‌البلاد احمدشاهی
۵۹۶	بی‌قراری تیمور شاه و ارتفاع از هرات
۵۹۸	شمه‌ای از صفات و اوصاف

مقدمه مصحح

به نام خداوند جان و خرد

از دیدگاه شیوه‌های نگارش، متون تاریخی زبان فارسی دری به سه شیوه نگاشته شده‌است. نثر مرسل ساده، مرسل عالی و نثر فنی یا مصنوع و متکلف. هر یک از این سه شیوه نیز مراتب و درجاتی دارد که در سیر تاریخی آن از نثر مرسل ساده تا نثر فنی و آراسته دیده می‌شود. سده‌های چهارم و پنجم هجری دوران رواج نثر ساده تا نثر مرسل عالی است که مهم‌ترین ویژگی‌های آن را می‌توان این‌گونه بر شمرد: سادگی، روانی کوتاهی جملات و پیوستگی زنجیروار آن از نظر تسلسل معنایی و مطابقت الفاظ با معانی، تکرار افعال مخصوصاً فعل‌های ربطی، قراردادن ارکان جمله در جای طبیعی خود، تقدیم و تأخیر ارکان جمله به سبب تأکیدی که به رکن مقدم بازمی‌گردد، خالی بودن نثر از کلمات مترادف و فارغ بودن آن از آرایش‌های ادبی چون سجع و جناس و توازن و صنایع لفظی و معنوی همچون تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز، مگر آنچه که در تداول عامه و در زبان به طور طبیعی وجود داشته است و گوینده و خواننده بدون توجه بدان‌ها آنها را به کار می‌برده‌اند. آیات و احادیث نیز در این نثرها غالباً در پایان جملات و خارج از ارکان جمله آورده می‌شده است و غرض از آن‌ها تأیید و تکمیل و استشهد بوده است به همین دلیل در زنجیره نحوی جمله جای نداشته است. شعر نیز

در این نثرها چنین حالتی دارد. یعنی از ساختمان طبیعی جمله جداست و از نظر نحوی مستقل و از جهت معنایی متضمن مفاهیمی است که بیشتر به نثر بیان شده است و چنان نیست که ادامه بیان معنی، به این اشعار و ابیات که پس از نثر می‌آید واگذار شده باشد.

از متن‌های تاریخی که این ویژگی‌ها را داراست، ترجمه و انشای ابوعلی بلعمی از تاریخ محمد بن جریر طبری در دوره سامانیان، زین‌الخبار یا تاریخ گردیزی از عبدالحی بن ضحاک (سهاک) گردیزی مورخ دوره اول غزنویان و تاریخ سیستان از مؤلف یا مؤلفان ناشناخته، نگاشته در سده‌های پنجم و ششم را به طور نمونه می‌توان یاد کرد. اثر جاودانه ابوالفضل بیهقی، دبیر و رئیس نامبردار دیوان رسائل غزنویان، تاریخ مسعودی که به تاریخ بیهقی شهرت دارد به سبب اشمال بر مراعات دقایق و برون‌شدن از مضایق سخن و احاطه شگرف او بر ادب فارسی و تازی و آیین‌های دبیری، همان‌گونه که در فن تاریخ‌نویسی نیز بی‌مانند است، نمونه‌ای اعلای نثر مرسل عالی و از زیباترین و دلاویزترین متن‌های ادبی نیز به شمار می‌رود.

باز شدن میدان نویسندگی بر روی نثر فنی در تاریخ ادب فارسی دری از سده ششم هجری به بعد، موجب شد که تاریخ و تاریخ‌نویسی از بستر مناسب و طبیعی ساده‌نویسی که با اغراض تاریخ تناسب بیشتری داشت و مخاطبان بیشتری، بیرون آید و به غرض نمایش توانایی‌های منشیان و دبیران که از قضا نویسندگان تاریخ نیز بوده‌اند، لباسی هر چه آراسته‌تر بر تن کند و هر روز بر این آراستگی‌ها در اثر رقابت دربارها و هم‌چشمی دبیران و منشیان با یکدیگر چندان افزوده شود که جز برای خواص و کسانی که آن گونه متن‌های آراسته را می‌پسندیدند، قابل درک و لذت نباشد. به این ترتیب وظیفه اصلی مورخ که همانا رسانیدن پیام و تجارب تاریخی و بیان سرگذشت انسانها در فراز و نشیب حوادث در بستر زمان است، به غرض تبعی تنزل یابد و همگی توجه، صرف آراستگی تاریخ به انواع صنایع لفظی و معنوی و کاربرد لغات و ترکیبات دشوار و شاذ و ایجاد مجال برای وصف‌های متنوع و دور و دراز شود. هر دمیدن صبحی و فراز آمدن شبی، فرارسیدن بهاری و میدان جنگی، کوهی، دریایی، چشمه‌ای، قلعه‌ای، اسبی، سواری... بهانه‌ای می‌شد برای ورود به حوزه شعر در نثر و ابداع تصاویر کاملاً شعری با استفاده از انواع صور خیال مانند تشبیه‌ها و استعاره‌ها و کنایه‌ها و مجازهای گوناگون و التزام‌های خوش و ناخوش و اصرار در عدم تکرار آن تصویرها، نشانه درجه توانایی و استادی نویسنده شمرده می‌شد. چنانکه پیشتر اشارت شد مخاطبان این آثار نیز همان معدود افرادی بودند که در دربارها می‌زیسته‌اند، نه دیگران که از سواد متوسطی برخوردار بوده‌اند و نه عامه

مردم که عمدتاً بی سواد بوده‌اند. پُرشگفتی تر آن که غالب این امیران و پادشاهان که تاریخ‌شان به این شیوه نگارش شده‌است، یا کم سواد بوده‌اند یا اصلاً سواد خواندن و نوشتن نداشته‌اند. خواندن متن‌های تاریخی که در پوششی چنین آراسته و پر زرق و برق عرضه شده است، حتی امروز که تعداد سوادآموختگان در سطوح بالا، نسبتی به مراتب افزون‌تر و امکانات دسترسی به کتاب‌های لغات و اصطلاحات به مراتب بیشتر از آن روزگاران است، کاری دشوار است. به همین لحاظ این‌گونه متن‌ها در دانشگاه‌ها به وسیله استادان فن در رشته‌های ادب فارسی و عربی و تاریخ تدریس می‌شود.

چنان به نظر می‌رسد که عوامل پسند حاکمان و نوع نگاه آنان به حکومت و قدرت و جایگاهی که حاکم و امیر و سلطان و پادشاه در این دیدگاه داشته‌اند و تاریخ‌نویسانی که مطابق این پسند دست به نوشتن تاریخ برده‌اند، همه و همه موجب شد تا همچنان که مردم، یعنی همان کسانی که بار سنگین جنگ‌ها و کشته‌شدن‌ها و آواره شدن‌ها... را بر دوش کشیده‌اند در این‌گونه تاریخ‌ها بی‌رنگ و محو گردند، تاریخ سرگذشت و معاش و معادشان نیز کرای نوشتن نکند. هر چه از این جانب کاسته بدان جانب افزوده است، کثرت عدد مردم فقط به هنگام شمار لشکرها در میدان‌های جنگ و احیاناً اسارت و قتل و عدد سرهای آنان به هنگام ساختن کله منارها در قید قلم کاتب می‌آید و نه بیشتر از آن. یعنی از سایر مشخصه‌های اجتماعی و فرهنگی و زیستی آنان سخن نمی‌رود. بدین‌گونه تاریخ به تاریخ جنگ‌ها و نبردهای این با آن بر سر قدرت و حفظ و گسترش آن محدود می‌شود و این‌ها همان عناصری است که به درد جولان قلم همان منشیان مدیح سگال و وصاف‌الحضره‌ها می‌خورد که روی هر شاعر ستایشگری را در تاریخ سپید کرده‌اند.

جالب آن است که شاعران، بسیار بسیار زودتر از منشیان و میرزایان از این غرقاب هول بیرون آمدند و ذوق و طبع و خیال و اندیشه را در قلمروهای دیگر انداختند و عوالمی از معنی و احساس و تجربه‌های گوناگون بر خود و ما گشودند؛ ولی اینان همچنان در نسبت دادن هر چه خوبی به خداوندان زر و زور و طرد و حذف همه بدی‌ها از ساحت آنان پای افشردند و قلب حقیقت را در هزارتوی الفاظ و عبارات چنان آراستند که شکست و جبن و قساوت را پیروزی و شجاعت و رحمت و مروت باز نمودند و مخالفان را - در هر لباسی و جایگاه و نسبتی که بودند - خائن و غدار و نمک‌شناس و ناسپاس جلوه دادند و این قاعده‌ای بود که عدول از آن جرمی نابخشودنی به شمار می‌آمد.

آخرین نمونه تاریخ‌هایی که به شیوه آراسته و مصنوع، پیش از تاریخ احمدشاهی، نگاشته شده است، «دره نادره» یا تاریخ نادر شاه افشار است که به مشاطگی قلم میرزا مهدی خان استرآبادی آراسته شده است. اتفاقاً میرزا محمود حسینی منشی احمد شاه و نویسنده تاریخ احمدشاهی از شمار شاگردان و همکاران او بوده است. (۴۳) احمد شاه ابدالی درآنی پس از استقرار بر مسند حکومت دستور می‌دهد که «منشی شایسته که به حلیه مطلب‌نویسی و شیرین‌کلامی آراسته و لیاقت و وضافی و مدیح‌سگالی داشته باشد» برای نوشتن تاریخ دوران او پیدا کنند. احمد شاه که پیش از رسیدن به پادشاهی در دستگاه نادری از سرداران شایسته سپاه او به شمار می‌آمد و به یمن اقامت در خراسان از نعمت سواد برخوردار بود و نوع کار میرزا مهدی خان در دره نادره مورد پسندش قرار گرفته بود و سنت دیوان‌سالاری که او با آن به خوبی آشنا بود نیز چنان اقتضا می‌کرد، با این فرمان در پی یافتن کسی بود که مانند میرزا مهدی خان بتواند تاریخ او را به آن شیوه بیاراید. این خواست او برآورده می‌شود. شاگرد خلف و همکار میرزا مهدی خان، محمود حسینی جامی به او معرفی می‌شود. (۴۴) پذیرفته می‌شود و پیک احمدشاهی به سراغ محمود حسینی - که پس از دوره همکاری با استادش، عزلت‌گزین شده و زهد و طاعت و درویشی پیشه کرده است - می‌آید و بشارت فراخوانده‌شدن او را می‌دهد. میرزا محمود به دربار احمد شاه می‌رود و عنوان «منشی» می‌یابد و به نوشتن تاریخ احمدشاهی موظف می‌شود. (۴۵)

میرزا محمود حسینی منشی در آغاز تصنیف، ضمن اشارت به پاره‌ای از احوال خود می‌نویسد «گر چه به سبب ترک صنعت انشاپردازی و نکته‌آرایی و حدوث انواع عوایق و پریشانی، طرز سخن‌سرایی و شیوه شیرین‌کلامی از یاد رفته... اما از آنجا که فرمان ولی نعمت... است نیروهایش را باز می‌یابد و با دریافت حمایت و دستور، فراموش گشته‌ها را فرا یاد می‌آورد و قلم در دست می‌گیرد و «چند نمونه از حکایات احمد شاه را» برای اثبات توانایی و پسند خاطر احمد شاه بر صفحه کاغذ می‌آراید و عرضه می‌کند که مورد قبول قرار می‌گیرد. (۷) روش نیست که آن حکایات مربوط به چه بخشی از تاریخ احمدشاهی می‌شده است و شیوه‌های نگارش او در آن آزمون از چه دست بوده است؛ اما اشارتی در پی این قضا هست که از آن می‌توان استنباط کرد که آنچه نوشته و عرضه کرده است، احتمالاً به نثر آراسته‌منشیانه و هنرمندانه و فنی بوده است. به همین دلیل احمد شاه دستور می‌دهد که تاریخ او را «به عبارات واضح و عام‌فهم ثبت» نماید. (۴۴) این اشارت هر دلیل دیگری که هم داشته

بوده است، موجب شده است که میرزا محمود منشی در نوشتن تاریخ احمدشاهی، راه و روش استادش را تا آنجا که به کار او گزند نرساند تعدیل کند. با این حال نشر کتاب تاریخ احمدشاهی، علی‌الخصوص در خطبه‌ها و مواضع دیگر مانند توصیف میدان‌های جنگ و امثال آن که مجال عرض هنر است، نثری آراسته به انواع صناعات ادبی و التزام‌ها و تکلف‌های منشیانه است. در مواضع دیگر نیز که مشتمل بر گزارش‌های دیگر است، به حکم تجربه و ممارستی که دارد، نثری آمیخته با سجع و توازن دارد که با وجود این ویژگی‌ها روان، مطبوع و دلنشین و بلیغ است و از این منظر چند سر و گردن از نثرهای تاریخی همکارانش مخصوصاً در هندوستان، بلندتر است و از بسیاری از عوارض سبکی آن سامان بدور.

مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی این کتاب از قرار زیر است:

۱- وصف

متن‌های تاریخی به سبب زمان‌مندی و تنوع و تعدد و مکان‌ها، افراد، اشخاص و رخداد‌های گوناگون، استثنایی‌ترین زمینه‌ها را برای نویسندگان و منشیان در نمایش هنرهای ادیبانه و اثبات توانایی‌ها یکجا دارد. به همین دلایل و اسباب و عواملی که پیشتر به اجمال اشارت شد، نویسندگان و منشیان کارآزموده، به تاریخ اقبال پایان‌ناپذیر نشان داده‌اند و تاریخ و مردم از این اقبال، تاوان سنگینی پرداخته‌اند. «وصف»، از اغراض شعری است. نویسندگان نثرهای فنی پیوسته در آن کوشیده‌اند تا نثر را به معانی و اغراض شعری نزدیک سازند. به همین سبب جمال این جلوه‌ها در وصف بیشتر نمود یافته است. این نویسندگان به هنگام وصف، قطعاتی ابداع می‌کنند که کاملاً حالت شعری دارد و در آنها از تمام امکانات موجود در شعر استفاده می‌شود. مواضع مهم وصف در تاریخ احمدشاهی توصیف میدان‌های جنگ، بهار و حلول سال نو، وصف شب، باران هندوستان، قلعه‌ها و شهرها... را در بر می‌گیرد.

۱-۱- وصف میدانهای جنگ.

«مأمورین عقیدت‌آئین به موجب فرمان خاقان جم‌نگین، کمر ارادت بر میان جان بسته و دست کوشش به تسخیر آن حصن حصین و قلعه متین و رزین برگشادند و شب و روز خود را از جد و جهد معاف نداشته، داد تهور و مردانگی می‌دادند و توپچیان فرنگی نژاد شعله طبیعت، به اهتمام توپچی‌باشی برق‌آهنگ رعدصوت، سرگرم نایره‌افروزی و آتش‌دستی گردیده و توپ‌های اژدردهان رعدآواز، بالای پشته‌هایی که در بلندی و ارتفاع، سرکوب قلعه فیروزه‌فام افلاک و در متانت و استحکام، هم‌سنگ کوه قاف توان گفت، برکشیده به انداختن گلوله‌های

بی‌هم، جدران و بروج آن حصار محکم بنا را غربال آسا مشبک می‌ساختند و به شعله‌افروزی قنباره‌های صاعقه‌بار، آتش به بنیاد استقامت محصوران خذلان‌نشان می‌انداختند. هر توپ که سر می‌شد، زمین و زمان را به لرزه می‌آورد و هر قنباره که آتش فشان می‌گشت، رخت عافیت جمعی از متحصنان را خاکستر می‌کرد.» (۱۴۴)

در قطعه زیر، علاوه بر استفاده از انواع تشبیه‌ها و استعاره‌ها و... از آیات کلام‌الله مجید نیز بهره برده است:

«حکم همایون صادر شد که عملۀ توپخانه قیامت‌نشانه بر فراز منابر سیه‌های سپهر ارتفاع برآیند و در جواب آن نافهمان که زبان گستاخی به تقریر مضامین ناصواب گشوده‌اند آیه «و أمطرنا علیهم حجارة» از دهان توپ و قنباره بر ایشان قرائت نمایند. مأمورین عقیدت‌آئین کمر اجتهاد بر میان جان بسته و سورة «إذا جاء نصر الله» از مبشر اقبال خدیو بی‌همال شنیده، دست سعی از آستین جانفشانی و کوشش برآورده و سیه‌های منبع و رفیع به مجاورت باره و بروج قلعه مرکب کرده، توپهای بزرگ رعدخروش بالای آن برده به خواندن آیه «أنا فتحنا ابواب السماء» بلند صدا ساختند و قنباره‌های آتش‌فشان را که مصداق «فیها ظلمات و رعد و برق» بود شعله‌افروز نموده به تلاوت آیه کریمه «أنا أرسلنا علیهم عذاباً فوق العذاب» پرداختند. هر ضرب که از گلوله‌های توپ‌های کوه‌افکن به احجار حصاری می‌رسید، مضمون «تكون الجبال كالعهن المنفوش» ظاهر می‌گردید و هر آوازی که از دهان زنبورک و جزایر سر می‌کشید، منطوق «يجعلون اصابهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت» پرده گوش قلعگیان می‌درید. هر گله قنباره که...» (۱۶۵)

«صدای تفنگ که از جانب مخالفان به گوش او می‌خورد، از نشاط‌افزایی نشسته شجاعت، نفعمۀ نیریز می‌شمرد و آوای توپ ضرب‌کوب که از طرف آن زیرنوازان بزم می‌شنود، کمتر از طنین پر پشه و آواز مگس تصوّر می‌نمود. لمعۀ تیغ که از سیاهی آن ابر ظلمات می‌درخشید، از این طرف بارقه برق از بوارق سیوف شعله‌رنگ، آتش به رخت هستی آن جماعۀ بی‌نام و ننگ می‌کشید و تار و پود فنون که آن فریق ضلالت طریق از نیزه‌بازی و رخس‌تازی می‌تیندند، به یک حمله مثل پرده عنکبوت می‌درید» (۴۶۸)

در قطعه بالا چنان که می‌بینیم نویسنده از اصطلاحات موسیقی و تناسب‌های فن نساجی استفاده کرده است.

در نمونه زیر، جنگ تن به تن با دقت و ظرافت خاصی توصیف شده است:

«ضیق مجال و تنگی عرصه جدال به حدی رسید که هر جا دو کس مصاف به نیزه می کردند، تیغ قضا فرصت دست بلند کردن نداده، قطع منازعه می نمود و دو حریف که از روی کینه خواهی با هم در افتاده حمله به یکدیگر می بردند، خنجر پهلوی در میان آمده، زود عقده مشکل از دل می گشود. هر دشمن که آغوش رغبت به معانقه عدو می گشاد، اما شمشیر جدایی افکن کوچه نمی داد و هر کینه وری که میل به مصادمت دیگری می کرد، ضرب تبرزین استخوان شکن، بنای هستی هر دو تن از پا در می آورد. تیغ مسفر شکاف به تارک هر که می خورد، تا کمرگاهش دولخت می کرد. گرز شش پر به فرق هر کس می نشست، استخوان کله او را با مهره های گردن می شکست. سفیر تیر را گنجایش تقریر صغیر نماند و میانجی زبان آور کار، پیغام اجل آهسته به گوش جان و دل همدیگر می رساند. اخیر کار از این هم در گذشته به جنگ دست و گریبان کشید و روز حیات کفار شقاوت دثار به شام ادبار انجامید. بهادران شیر پنجه عدو افکن مشتی که بر کله و سر هر یک از آن جماعت اهرمن تن می زدند، کار گرز رستم می کرد و لگد که بر پشت و پهلوی اشقیای بدگهر می نواختند، وجود معصیت آمود ایشان را به خاک هلاک می سپرد. از هیجان قوت غضبی، یکی را از خانه زین برداشته چنان بر زمین می زدند که مشت خاکش غبار راه عدم می گردید و دگر را دست به کمر زده نوعی تنگ به بغل می گرفتند که طایر روحش جای قرار نیافته همان دم از قفس تن می پرید. نای گلوی عدو را به زور پنجه بهرامی به حدی فشار می دادند که رگهای تمام تنش مثل کمند به هر بند اعضای او می پیچید...» (۲۷۷-۲۷۶) و نیز صفحات ۹۳، ۱۸۵، ۲۰۳، ۳۴۰، ۴۲۸، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵ و ۴۹۹.

۱- ۲- وصف بهار و نوروز در خطبه های هر سال از سالهای حکومت احمد شاه.

بارزترین ویژگی این خطبه ها علاوه بر تنوع در وصف، استفاده از صنعت بראعت استهلال است. محمود منشی با استفاده از این صنعت خواننده را به حوادثی که رخ خواهد داد و موضوع های عمده آن سال در ضمن توصیف آشنا می سازد و درست به مانند شاعران انگیزه گوش فرادادن و دنبال کردن مطلب را در شنونده و خواننده قوت می بخشد.

«چون آمد آمد امواج فروردین، آوازه قدوم سلطان بهار به خراسان روزگار انداخت و هجوم لشکر رباعین، هرات چمن را مسخر و زیر نگین ساخت و عساکر سیک تاز نسیم ارض فیض قرین گلشن را از چهار طرف محصور کرده، خوشان آفاق را به احاطه تسخیر درآورد و در تنقیر کهن فیروزه نیشابور، مبالغه جایز نداشته، لشکر زره پوش برق تاز سحاب بر سر سبزه زار گماشت...»

رایات جهان‌افروزی داور خاور مقام شرقی انتساب، اعنی آفتاب عالم‌تاب، از اشعه صبح نوروزی به دشت و کوه‌سار نمایان گشته، عرصه شش جهت را عرض‌گاه افواج نصرت ساخت و گل‌های پیاده مانند پیادگان جلو، کمر به خدمت بسته به صف‌آرایی پرداخت، لاله و گل به رنگ گلگون‌سواران عرصه رزم، رخوت رنگین پوشیده، نسرين و سمن چون سفیدرویان روز، چهره‌افروز صبح انبساط گردیده، ابرهای پرشور مثل فیلان مست از کجک رعده خروشان و بادپایان شفق در هوای جولان‌گری با نیله کبود فلک، عنان در عنان گشته و درختان چنار بالا بلند، چون بهادران گردن‌کش، یراق و سلاح از شاخ و برگ بر کمر بسته و سروهای ارجمند نیکو قامت، مانند جوانان سبز بخت خوش قد و بالا، گوشه کلاه نشاط بر آسمان شکسته، لعل پیکانی غنچه‌ها بر شاخ‌های فیروزه‌رنگ، مانند سنان خون‌چکان غازیان نصرت‌نشان افغان، به هر طرف لامع و درخشان و آثار نشو و نما از اشجار چون رنگ نشاط از چهره پردلان جنگ‌آور نمایان گردیده، شکوفه چون سرمستان نشسته شجاعت، کف به لب آورده و ارغوان مانند سرخوشان باده جرأت جبهه رنگین در بر کرده، نسیم سحر مثل مبشران جنود اقبال، مژده فتح گلزار به عندلیبان گوش به‌آواز رسانده و زبان هر برگ درخت، تهنیت‌نامه ظفر از فراز شاخ‌های بلند برخوانده» (۱۳۷)

خطبه سال هفتم.

«در حینی که موکب همایون کوکب خدیو جم‌اقدار، مانند ابر بهار سایه‌گستر به الکای پیشاور بود، تیر نوربخش آفاق و فروغ‌افزای قصر نُه‌طاق، از منزل حوت به منظر حمل قدم سعادت ارزانی داشته، به اشاعت انوار جهان‌افروزی و آرایش بزم نوروزی پرداخته و نظر تربیت به پژمرده‌حالان عالم خاک انداخته، بی‌برگان باغستان روزگار را خلعت سرسبزی عطا فرموده، عساکر نشو و نما را به امداد ستم‌کشیدگان لشکر دی تعیین نموده، خان خانان چنار را که به تحریک هوای فسادافزای خزان پنجه تپاول به خون لاله و گل حنایی ساخته، قامت خودنمایی به بستان سرکشی و رعنائی افراخته بوده، خون زاید به خنجر بید برگ از تن بیرون ریخت و بستان خان نارون را که به افروختن رنگ فتنه‌خویی و طرح کینه‌جویی تلاش سرخ‌رویی از برای خود می‌نمود، چون مستوفیان خائن به جرم کاغذبری، آب زندگانی به خاک آمیخت» (۲۱۸)

خطبه سال دهم.

«خسرو هفت‌اقلیم آسمان و پادشاه ظلمت‌زدای جهات سته زمین و زمان، یعنی تیر اعظم،

عطیه بخش عالم که منشور لامع السطور سلطنتش به طغرای غزای «و جعلنا الشمس ضياءً» مزین است و مثال بی مثال خلافتش آیه کریمه «و جعلنا سراجاً وهاجا» معنون کلاه، به کرسی زردوز بر فرق فرقدان سایش زیبا و شایان و قبای زریاف فروغ ازلی بر پیکر نورانی عنصرش چسبان، به تاریخ هژدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۶۹، یونس آسا از بطن ماهی برآمد و در نشیمن اعتدال موطن شرف مسکن حمل درآمد. سرکشان دم‌سرد خزان که در فتنه‌سازی و آشوب‌پردازی با غازی‌الدین همداستانی می‌نمودند و در فضای کشمیرچمن که رشک لطافتش پنجاب را سر به آب می‌داد، بار اقامت گشوده بودند. سنبل از دست‌برد تطاول این قوی‌دستان زورین‌شانه چون کاکل بتان در پریشانی به سر می‌برد و یوسف جمیل گل از صدمه سیلی این ستمکارتر از اخوان کنعان، خون جگر می‌خورد. تخم ریحان چون خال عارض سیاهان دکن بر روی زمین نمودی نداشت و لاله از جفاکاری بیرحمان دل‌آزار، داغ بر دل می‌گذاشت. حالا از اهتزاز ریایات نصرت آیات نصرت امارات بهار ظفرآثار، بنای استقامت عساکر خزان که چون آدینه‌بیگ سرکش و مغرور بوده، متزلزل مانند کفار مهتر که از انتهای اعلام نصرت‌فرجام پادشاه تا جنبش عالم‌گیر و افسرآرای تیمور شوکتان دارالنظیر از هم پاشیده و پریشان گردیده، از ورود جنود بهار، شیرازه ثبات و قرار لشکر او متخلخل شده به رنگ ماهی در شبکه سراپا اضطراب و به‌سان زلف پیچ‌درپیچ مرغوله‌مویان همه تن پیچ و تاب گردیده، از هول لشکر عدوبند ربیع بدیع‌نگار، این المفرگویان مهبای شبگیر بلند فرار گشت و از عالم هستی گذشت...» (۲۷۶)

خطبه سال بیست و ششم که به بیماری و درگذشت احمد شاه ارتباط دارد، از لونی دیگر است:

«در این بهار طبیعت، آثار خزان اندوه و الم به گل‌های گلشن خرمی عالم رسیده، سنبل شادکامی پریشانی کدورت و ناکامی گردیده و سحاب مدرار بر فلک دوار، سرشک بسیار از دیده خونبار افشاند، آواز ناله و افغان رعد و آه جهان‌سوز برق در عرصه آفاق پیچید و بنفشه و سوسن که پرده‌نشینان حرم‌کده فرمانفرمایی ممالک گلشن‌اند، در بارگاه چمن، نیل مصیبت و محن بر چهره بخت و شادمانی کشیده، شاهزاده‌های نازپرورد از فرط سوز و درد، جامه شکیبایی بر تن چاک ساختند و لاله‌رخان حریم بوستان، داغ دل دیده و بلبل و قمری و دهدد و فاخته و غیره که باریافتگان انجمن سلطان گلستانند، کوکوبیان و فغان‌کنان آغاز ناله و افغان کرده، غوغای سوز و گداز به عرصه جهان انداختند.» (۵۹۰) و نیز صفحات (۹۶، ۱۵۷،

۱۷۶، ۱۷۷، ۲۲۲، ۲۶۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۰۷.

۱- ۳- وصف باران هندوستان

«تواتر قطار امطار، دریا دریا گهرهای آبدار نثار مقدم خدیو کامکار نموده، هر دم آبروی تازه حاصل می‌کرد و آب گنگ به امید پای‌بوس اشرف، آغوش تعنا از امواج گشوده، آرزوی دل خود را به ساحل اظهار می‌آورد. ابرهای متراکم به نحوی محیط آفاق گشته که آفتاب جهانتاب را شب و روز فرصت چشم گشودن نمی‌داد و طغیان آب به مرتبه‌ای روی زمین را فروگرفت که خلاق را آشوب این سیلاب جهان‌نورد با طوفان نوح مشابه می‌افتاد. طایر نگاه اگر از خانه خس‌پوش مژگان هوای پرواز می‌کرد، از نزول باران متصل، طیران نمی‌توانست نمود و ناخدای تصور اگر سفینه اندیشه را جایی قرار و لنگر می‌خواست، مکانی جز قعر آب نبود. تا نظر کار کند زمین آب بود و سیلاب و تا خیال بال به شنواری گشاید ساحل مفقود و نایاب...» (۴۳۸)

۱- ۴- وصف قلعه قلات.

«قلعه قلات بر فراز تپه رفیع و بر پشت ستیغ واقع و از موضعی که شهر بر سر آن آباد شده است، آبی به افراط از سنگ جوشیده که چشمه در اندرون قلعه ازو روان و بر دور و اطراف حصار نیز از همین آب سرشار، آبشارها جاری و خروشان می‌رود. و قلعه مذکور به حدی قوی بنیاد و محکم اساس بود که م‌صور خیال در صورت استعجال نقش تسخیر آن را به چندین سال، بر لوح ضمیر تصویر نمی‌توانست نمود.

مگو قلعه، بل کوه افلاک بود	اساس وی از سنگ بر خاک بود
عجب قلعه‌ای، برده دست از فلک	فرازش سماک و نشییش سمک
سر کنگرش خنجر فرق مهر	زده زخم‌ها بر حصار سپهر

(۷۳)

و توصیف‌های دیگر مانند توصیف او از روزهای آخر حیات نادرشاه افشار (۵۱)، درهم و برهم شدن کار شاهرخ شاه (۱۶۰)، وصف شب و ترکیب آن با دستورهای احمد شاه (۱۴۲) توصیف خراب‌کردن تخت طاووسی (۱۴۵)، خراب‌کردن قلعه آلاجات و بتخانه‌های آن. (۵۰۲)

۲- سجع و موازنه

کاربرد وسیع سجع و انواع و اقسام آن یکی از مشخصه‌های نثرهای مصنوع است. در این

کتاب، استعمال سجع و توازن امری طبیعی و لازمه نثر و آرایش کلام شمرده می‌شود و محمود حسینی منشی در این کار بسیار قوی‌دست و تواناست. سجع و قرینه‌ها در سخن او و کلامش حل شده است و در کمتر جایی از آن بوی تصنع و تکلف شنیده می‌شود و این یکی از هنرهای قابل تحسین او به شمار می‌رود. نمونه‌های انواع سجع و توازن را در سراسر کتاب می‌توان دید، مانند نمونه‌های زیر:

«مقرر شد هر یک از سران عقیدت‌اندیش، با تبعه و جمعیت خویش به پایه سریر خلافت مسیر آمده، سرمایه سعادت جاودانی اندوزد. اقتباس انوار و لوازم این دولت ساطع، چراغ دو جهانی افروزد... اکثری از اصحاب سعادت و اقبال به رهنمونی طالع فرخنده‌فال، ادراک دولت لایزال و ملازمت ملازمان درگاه سپهر مثال را واسطه حصول امانی و امان جان و مال دانسته، امتثال مضامین ارقام مکرمت اشتغال نموده و زبان به بیان «ذلک الکتاب لاریب فیه» به استعجال گشوده حلقه اطاعت و فرمانبری در گوش و غاشیه خدمت و چاکری بر دوش...» (۶۱)

«وارد شهر کابل گردیده و ده دوازده روز آن خطه دلفروز را از فر قدوم میمنت‌لزم سعادت‌اندوز ساخته، به تماشای باغ و گلزار و سیر دشت و مرغزار نزهت‌آثار که جلوه‌گاه شاهدان لاله و گل و عروسان نسرین و سنبلی و موقع وفور نشاط و سرور و موضع انواع شکار وحوش و طیور می‌باشد، پرداخته. انجمن آرای عیش و نشاط بودند و دست بخشش و جود بر سکنه و اهالی آن حدود و جنود نصرت نمود گشوده و اسلحه و یراق جباخانه را که به مرور ازمنه و دهور و امتداد سنین و شهر، در آن ملک موفورالسرور، سلاطین آل تیمور، از نزدیک و دور، به تقدیر خالق الظلمات و النور، برای آن مظهر الطاف نامحصور رب غفور، ودیعه داشته بودند...» (۷۷)

۳- کاربرد آیات و احادیث و جملات عربی

کاربرد آیات و احادیث در نثر فنی، درجات و مراتب متفاوت دارد و محدوده‌ای از استناد و استشهاد و تأیید و تکمیل تا حل آن‌ها در بافت نحوی جمله را در بر می‌گیرد. در تاریخ احمدشاهی - چنان که در نمونه‌های پیش دیدیم - آیات کلام‌الله غالباً در معانی تأیید و استشهاد و استناد و به کار نرفته است و جای خاصی در بافت نحوی جملات به عنوان رکنی از جمله و متعلقات آن ندارد و از این نظر در مقایسه با متن‌های فنی در مرتبه فروتر قرار دارد. بسامد آیات و احادیث و جملات عربی نیز در این کتاب در قیاس با متون مصنوع تاریخی دیگر

بسیار کمتر است. در سجع‌های او نیز قرار گرفتن آیه یا حدیث یا بخشی از آن‌ها به عنوان رکنی از سجع بسیار نادر است.

۴ - جایگاه شعر در نثر تاریخ احمدشاهی

ساده‌ترین نوع کاربرد شعر در نثر، استفاده از شعر برای تأکید و تأیید و تکمیل مطالبی است که پیشتر به نثر بیان شده است. در این کاربردها میان نثر و شعر پیوندی از نظر نحوی وجود ندارد و شعر هنگامی نوشته می‌شود که جمله تمام شده باشد، مانند نمونه‌های زیر:

«علی‌شاه می‌خواست که قندهار را متصرف شود و توران و ایران و سایر اقالیم زیر آسمان، مسخر او گردد و این نمی‌دانست که حکومت چندروزه عاریت، زود از او می‌ستانند و در چشم‌زدن، جهان روشن بر او تاریک ساخته، روز عمرش را به شام اجل می‌رسانند و طعمه تیغ هلاک می‌گردانند.

شنیدم ز دانشوری هوشمند	که گردن‌کشی را همی داد پند
بگفتش که از گردش روزگار	تنومند چون شد درخت چنار
ز بسیاری برگ و انبوه شاخ	بر او تنگ گردد جهان فراخ
پس افتد ز نیروی خود در گمان	نخواهد جز او کس بود در جهان
جهاند ز خویش آتشی برق‌فام	بسوزد جهان را بسوزد تمام
ازین نکته دانند اهل خرد	که احوال گردن‌کشان این بود»

(۱۰۸)

«خاقان ممالک‌ستان امرا و ارکان دولت ابدبنیان را به استقبال آن بلند مکان مأمور فرموده، به مراتب عزّ و اعتبار او افزودند و بعد از فایز شدن به ملازمت کیمیا‌خاصیت، به عطای خطاب خان‌خانان و بذل عواطف بی‌پایان، اوج‌پیمای مدارج فخر و امتیاز نمودند.

دژه از خورشید تا مهجور بود	چهره‌اش بی‌تابش و بی‌نور بود
چون به پیش مهر نورافشان رسید	صبح اقبال از شب بختش دمید»

(۱۳۱)

اما عالی‌ترین مراتب کاربرد شعر در نثر چنان است که انتقال بخشی از معنی یا دنباله معنی که در نثر بیان شده است، بر عهده شعر گذاشته شود، یعنی شعر در بافت معنایی و نحوی کلام قرار گیرد و حذف آن، در زنجیره کلام و انتقال پیام گزند برساند. نویسنده تاریخ احمدشاهی به این میدان وارد شده است و این چنین نقشی برای شعر در اثر خویش قایل شده است. نمونه‌های زیر،

گواه این دعوی است:

«در همان ساعت فرصت نداده فاتحه فتح و فیروزی و دوام سلطنت و بهروزی به اسم سامی و القاب نامی آن حضرت در مجمع عام به گوش هوش کافه انام رسانیده، چون به مقتضای صفای باطن، دست رد بر مسئول فدویان جهان‌ناران قدیمی گذاشتن و گفتگوی درویشان و اهل الله را بیهوده انگاشتن، از شیوه مروت و انصاف و حقیقت شناسی آگاهی بعید بود، لابد

به ساعتی، که تفاخر کند بدان ایام به طالعی، که مباهی شود به آن انجم مجلس پادشاهانه ترتیب، داده میسند سلطنت و پادشاهی آراستند.» (۶۰)

«اعلام ظفر فرجام فرمان‌فرمایی را به عزم جهان‌گشایی افراخته و لوای سعادت و اقبال آسمان‌سا ساخته به اتفاق جنود و تأیید پروردگار، از دارالقرار قندهار

زمانی که با فرخی یار بود نظرها به طالع سزاوار بود
گران شد ز پایش مرصع رکاب برآمد به چرخ بلند آفتاب

حرکت فرموده و سه منزل پیعوده، روز چهارم...» (۷۳)

چنان‌که در شواهد یاد شده دیده می‌شود، اشعار نقل شده در پی نثر در حکم قید زمان جمله می‌باشند.

اما شواهد واگذاری دنباله مطلب برگردن شعر در این کتاب، که موارد آن فراوان است. در جاهایی است که نویسنده در قالب مثنوی و در وزن متقارب ابیاتی سروده است که بخشی از جریان حوادث را در بر دارد و به جای آن که آن مطالب را به نثر بیان کند، با این ابیات کار نگارش تاریخ را دنبال می‌کند. تعداد این ابیات از سه چهار بیت تا بیست و سی بیت افزایش دارد.

«به تعجیل تمام، سراسیمه و ناکام، با فوج و بنه از دریا گذشته، کشتی‌ها را یکسر به سمت خود برده، غرق آب، و به گمان باطل، وجود عاطل خویشتن را ایمن از خطر و اضطراب نمود و به قصور فهم، پنداشت که بندگان اعلی را با آن افواج نامحصور و تویخانه سنگین موفور، از چنین جای متذلل‌العبور و دریای سراپا تلاطم پرشور، با وصف نایابی سفاین، عبور دشوار، بلکه بیرون از مخیله اوهام و افکار خواهد بود.

ندانست آن کودن بی‌شعور که هست این خیالات از عقل دور
کسی را که اقبال رهبر بود چه پروا ز سدّ سکندر بود

به فیروزمندی گشاید رهش شود عرصه دهر جولان گهش
چو تأیید حق یاور کس بود، بداندیش او کمتر از خس بود
به هر جا که خواهد نماید عبور، نیاید به فرّش از اینها فتور
شود هر که را لطف یزدان دلیل، چو موسی دهد کوچه اش رود نیل»

(۷۸)

تعداد این گونه ابیات که گاه و بیگاه بیان بخشی از حوادث و وقایع بر عهده آنها گذاشته شده است، در این کتاب از هزار و چند صد بیت تجاوز می کند که از مجموع آنها با افزون جمله یا جملاتی که جای مطالب منثور را پر کند و گسستگی وقایع را بپوشاند، می توان احمد شاه نامه منظومی ترتیب داد. نگارنده به همین قصد تمامی آن ابیات را از متن استخراج کرده و بر آن است که با افزون پیوندها آن را برای نشر به آقای محمدابراهیم شریعتی مدیر انتشارات عرفان بسپارد. چون چنین نیتی در کار بوده است، از درج آن ها در فهرست اشعار متن و فربهی کتاب پرهیز شده است.

با آن که نامه های دیوانی بسیاری از عهد احمد شاه و تیمور شاه در ابواب مختلف در دست است و از آن جمله مجموعه ای از آنها را در تاریخ تیمور شاه، تألیف شادروان عزیزالدین وکیلی فوفلزی می توان یافت، در این کتاب دو نامه رسمی که میان احمد شاه و پادشاه هند مبادله شده است و یک نامه که به فرمان احمد شاه خطاب به میرزا امین خان و اعیان مشهد نوشته شده است وجود دارد؛ که اولی و دومی نمونه ای از نامه هایی است که شاهان به شاهان می نوشته اند و سومی نمونه ای از نامه هایی است که فرادستان به زیردستان می نوشته اند. (۲۳۳) نامه ای دیگری هم وجود دارد که مضمون آن نقل شده است. از همین نامه و مضمون آن نیز می توان به پاره ای از ویژگی های نامه هایی که فرودستان به فرادستان می نوشته اند پی برد. (۱۴۵)

منابع تاریخی به سبب اشتغال بر اطلاعات خاص و آنچه که مورد نظر مورخان بوده است، به انواع گوناگون دسته بندی می شود. کتاب های تاریخ عمومی از آن روی که دوره های مختلف و سلسله های متعدد و سرزمین های گوناگون را شامل می شود، با وجود طول و عرضی که دارد، درباره افراد، خاندان های حاکم و سلسله ها و دوره ها اطلاعات کلی، فشرده و اشارت وار ارائه می کند. در قیاس با تاریخ های عمومی، تاریخ سلسله ها و دوره های معین اطلاعات بیشتری در اختیار می گذارد و آنجا که تاریخ محدود و منحصر به فرد خاصی می شود، به دلیل همین

اختصاص و محدودیت، هم تنوع مطلب بیشتر است و هم رخدادها با جزئیات همراه است و هم نکات ارزشمند دربارهٔ مردم و سنت‌ها و شیوهٔ زندگی و آداب و رسوم... در آنها مجال طرح یافته است. به این ترتیب اهمیت و جایگاه دستهٔ اخیر از جهت تحقیق در مسائل و شئونات مختلف از آن دوی دیگر بیشتر و بالاتر می‌شود.

تاریخ احمدشاهی از لحاظ این که منحصر به دورهٔ احمد شاه ابدالی درانی از بدو تأسیس حکومت تا آخرین روز زندگانی اوست، در دستهٔ اخیر جای می‌گیرد و بسیاری از کاستی‌های منابع دیگر را مرتفع می‌سازد، اما چنان که پس از این بیاید همه انتظارات ما را برآورده نمی‌کند. محمود حسینی منشی در سال ۱۱۶۷ هجری با معرفی و پیشنهاد محمدتقی خان شیرازی به درگاه احمد شاه پیوست و مأمور نوشتن تاریخ روزگار او شد. علت این پیوستن نیز چنان که گذشت، تمایل احمد شاه به نویسندگی بود که بتواند تاریخی به شیوهٔ «درة نادره» بنویسد، یعنی کسی که به اصطلاح در نوشتن به شیوهٔ میرزا مهدی خان توانا باشد و از عهدهٔ کار بدر آید. با این مقدمات کسی بهتر از محمود حسینی که هم شاگرد و هم سالها همکار میرزا مهدی خان بود و در مدعانویسی و شیرین‌زبانی و مدیح‌سگالی بر استاد سبقت می‌گرفت، وجود نداشت. این که استاد و شاگرد چه مایه با تاریخ و تاریخ‌نویسی و دیدگاه‌های یک مورخ آشنا بوده‌اند، چندان مطمح نظر و درخورد اهمیت نبوده است.

محمود حسینی می‌گوید «محاربات و فتوحات او را به رأی‌العین دیده است و چشم‌دید خود را ثبت تاریخ کرده است» و از جنگ‌ها و اموری که اطلاع نداشته است «از مردم صداقت‌کیش صحیح‌القول تحقیق نموده» است. (۴۷) جز همین اشارت در هیچ جای دیگر ذکری از حضور و مشاهدهٔ خود نکرده است. با قرائن موجود در پاره‌ای از گزارش‌های مشروح و مبسوط او از جنگ‌ها و توصیف مکان‌ها و نام بردن از بسیاری از سران سپاه می‌توان حدس زد که نویسنده در آن جنگ‌ها و مکان‌ها همراه با سایر منشیان و دیوانیان حضور داشته است. با این حال با این قرینه‌ها به حضور او در همه مکان‌ها و حدود وقایع و رخدادها نمی‌توان حکم کرد.

دیدگاه محمود حسینی دربارهٔ قدرت و حکومت، همان دیدگاه سنتی مور خان پیشین یعنی منشاء الهی داشتن حکومت است (۴۱) در این دیدگاه البته حاکم برگزیدهٔ خداوند است و برترین و شایسته‌ترین فرد برای حکم راندن و فرمان دادن، و از نقص و کاستی مبرا و جامع همه خوبی‌ها و بزرگواری‌ها و البته مخالفان و دشمنان او حتی اگر فرزند و برادر و... نیز باشند،

نکوهیده و خسیس رتبه و فریب خورده و... محمود حسینی نیز مانند بسیاری از اسلاف خویش با موافقان ممدوح و حاکم - که ولی نعمت شمرده می شود - موافق است و به هنگام گزارش کارهای آنان با حفظ ساحت ولی نعمت، سر آنها را از عرش برمی گذراند و با مخالفان مخالف و در این مخالفت، آنان را کافر نعمت و حق ناشناس و منافق و مزور و سرکش و طاعی و واجب القتل و... می داند.

با چنین دیدگاهی، نویسندگان این تاریخ ها، ساحت ممدوح و ولی نعمت خویش را از انتساب هرگونه ضعف و سستی و آنچه وهن شمرده می شود، بدور می دانند و به جای آن که در پی یافتن علت اساسی مثلاً طغیان ها و عصیان های این و آن باشند و یا شکست های احتمالی را ریشه یابی و نقد کنند، آنها را به گونه ای توجیه می کنند و حقایق را با این توجیهات می پوشانند. به طور کلی این گونه نویسندگان تاریخ، از تاریخ نویسی و انشاء پردازی این نکته را به درستی دریافته اند که چه چیزهایی را به قید کتابت در بیاورند و چگونه بنویسند و چه چیزها را ننویسند و یا در صورت ناگزیری چگونه بنویسند تا خاطر ممدوح و ولی نعمت مکدر نشود. تاریخ اگر تحریف شد و یا اعمالی به نادرستی توجیه شد، اهمیتی ندارد!

نگارنده به هنگام تصحیح و یادداشت برداری از تاریخ احمدشاهی، مخصوصاً به هنگام بازخوردن به وقایع و رخدادهایی کم و بیش مشابه با آنچه در تاریخ هایی همچون تاریخ مسعودی ابوالفضل بیهقی آمده است، ناخودآگاه به یاد سخنان او و دیدگاههایش در باب نوشتن تاریخ و شرایط تاریخ نویسی افتاده است و درود بی پایان نثار روح آن بزرگوار کرده است. لقمان خان فرزند ذوالفقار خان، برادرزاده احمد شاه را به گونه ای با امیر محمد و آنچه بر او گذشت مقایسه کرده است و به این سخن آن نامبردار گوش فراده است که محمد و مسعود دو شاخ اند از اصل محمودی و هر وهنی که به او برسد به آن اصل بزرگ باز می گردد؛ و شکست مسعود را در دندانقان مرو ناخودآگاه با شکست احمد شاه در خراسان و ناگشوده ماندن نیشابور برسنجیده است. اگر در آنجا باروبنه بسیار سلطان و تریاک خوردن و خفتن او، آن واقعه را در پی داشت، در این جا عدم تدبیر درست، چندین هزار تن را در سرمای کافرقلعه و امواج هریرود به کشتن داد. نه در کشته شدن لقمان خان، خان خانان، اشارتی از آن دست که در تاریخ بیهقی می خوانیم وجود دارد و نه حتی کوچکترین ذکری از این تلفات سنگین در آن زمستان سرد در کافرقلعه و هریرود دیده می شود.

در این تاریخ، نه تنها علت قیام و مخالفت نور محمد خان علیزایی و میان داد خان

اسحق زبیبی و عبدالرحمان خان بارکزی و اتحاد آنان با تعدادی از سران دُرّانی و محبت خان و مانو خان به درستی توضیح داده نمی‌شود، بلکه شکست خان‌جان خان سردار و غارت دهلی و بر باد رفتن مال و جان و نوامیس مردم - که اتفاقاً توصیف جامعی هم از آن به دست داده شده است - به درستی توضیح داده نمی‌شود. گروه اول به جاه‌طلبی و هم‌چشمی و نمک‌ناشناسی متهم می‌شوند و غارت دهلی به عدم کفایت سرداران و به هم‌ریختگی اوضاع و شکست خان‌جان خان «عین‌الکمال» قلمداد می‌شود. (۵۱۸)

فرار شاهزاده تیمور از لاهور که چندی بیش از آن به پادشاهی بخش‌هایی که پدرش احمد شاه گشوده بود و بخش‌های دیگری که پادشاه هند با قرار داد صلح به احمد شاه واگذار شده بود، منصوب شده بود، همه و همه به ضعف سرداران و توطئه مخالفان نسبت داده می‌شود و هیچ‌گونه اشارتی به سوءتدبیرها برای ضبط آن خطّه بزرگ و حفظ آن وجود ندارد. همچنین است داستان فرار سرداران و رؤسای قبایل با افراد خود از اردوی احمدشاهی که تنها علت آن در این کتاب طول مدت توقف احمد شاه در هند و تصمیم او برای ماندن و کار مخالفان را یکسره کردن، دانسته شده است.

تحلیل و توضیح نوع مناسبات احمد شاه با سران قبایل دُرّانی و غیر آن و دادن امتیازات جاگیرها و تعهدات آنان در برابر احمد شاه و سرکشی‌ها و اعتراضات آنان و با وجود مخالفت‌های آشکار و پنهان و وقوف احمد شاه به آنها و باز مورد عفو و اغماض قرار گرفتن آنان، نکته‌هایی است که در این کتاب یکسره مسکوت مانده است و تنها چیزی که بر آن تأکید می‌شود، بیان نسبت‌های خویشاوندی آنان با احمد شاه است که البته اگر در این تذکرها دقت شود تا حدودی نوع این مناسبات و الزام احمد شاه بر مراعات آن روشن می‌شود.

یکی از اشخاص مهمی که در این کتاب نقش آفرینی‌های بسیار دارد، شاه‌ولی خان بامیزی وزیر، خویشاوند هم‌پشت احمد شاه است که بسیاری از مهمات مملکت را با کاردانی و لیاقت، کفایت می‌کند. حتی در بسیاری از جنگ‌ها در قد و قامت یک فرمانده نظامی توانا جلوه‌گر می‌شود. آشنایی او با امور کشورداری و تدابیر او، بی‌تردید یکی از عوامل ثبات و استحکام دولت احمدشاهی است و به مصلحت مملکت، ولی در غالب موارد این کاردانی و لیاقت‌ها نادیده می‌ماند و نویسندۀ تاریخ، آنها را واژگونه جلوه می‌دهد. به هر حال عملی که به موجب آن شاه‌ولی خان وزیر از وزارت معزول شود، از او سر نزده است؛ ولی معزول می‌شود و پس از مدتی که کارها از رونق پیشین می‌افتد، همین معزول مغضوب دوباره لباس وزارت بر تن می‌کند. اما

چهره‌ای که قلم محمود حسینی از او ترسیم می‌کند، چهره‌ای دلپذیر نیست، توطئه‌گر، مزور و فریبکار است. تنها اشارتی که در کتاب می‌یابیم این است که شاهزاده سلیمان فرزند ارشد احمد شاه داماد اوست و او علی‌الظاهر در پی آن است که این فرزند را بر جای پدر بنشاند و بدین‌گونه ولیمهدی تیمور شاه را نادیده بگیرد. به هر حال در روزگار احمد شاه تا پایان کار در کنار اوست و قیای وزارت بر تن دارد. از قرار نوشته محمود حسینی، عزل او نیز به خواست تیمور شاه انجام می‌شود، ولی نصب دوباره او به منصب وزارت از سوی احمد شاه با شفاعت تیمور شاه صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد عوامل دیگری علاوه بر این عامل باید در کار بوده باشد. آنچه که محمود حسینی درباره اختیارات بی‌حد و حصر و مراتب قربت او نزد احمد شاه می‌گوید، نباید از دیده نهان ماند. اختیارات او اختیارات یک وزیر است و نه بیش از آن. شاه‌ولی خان به خوبی می‌داند که از این اختیارات چگونه استفاده کند که معارض با قدرت احمد شاه نباشد. ولی در صحنه رقابت‌های خوانین و سران قبایل، درک درست این اختیارات به آسانی میسر نیست. این است که کمر به عزل او بسته می‌شود و مدتی از وزارت می‌افتد و دوباره منصوب می‌شود. در تاریخ احمدشاهی پایان کار او به تاریخ تیمورشاهی حواله می‌شود. شاه‌ولی خان کاردان و توانا در دوره احمد شاه به گناهی که به او نسبت داده می‌شود مواخذه نمی‌شود ولی در دوره تیمور شاه به این جرم به سرنوشت حسنگ وزیر مبتلا می‌شود.

یکی از مباحث مهم در این کتاب، جنبه‌های دینی لشکرکشی‌های احمد شاه به هندوستان است. ظاهراً مورخ او محمود حسینی با وجود یادآوری‌های گذرای این جنبه دینی، اهمیت چندانی به این صحنه نمی‌دهد. اگر از بازمانده‌های سلسله گورگانی به حمایت می‌شود و با وجود ضعفی که در آنان به سبب کهولت سن و حوادث و جوانی و کارناپذیری هست، از نظر مورخ جنبه دینی و اخلاق صرف دارد و رنگ جوانمردی و تاج‌بخشی احمدشاهی، نه گسترش قلمرو فرمانروایی و نه کسب درآمدهای سرشار و غنایم بی‌شمار و نه سرگرم‌شدن سران و سرداران و افراد و اتباع آنان به این غزوات و تقسیم غنایم!

رفتار احمد شاه در دو سوی قلمرو حکومتش، ایران و هند، رفتاری مشابه است و موقعیت زمانی تاریخی نیز همسان. پادشاهان بزرگ گورگانی رفته‌اند و قلمروی بزرگ برای جانشینان ضعیف پیر یا جوانان نورس به ارث گذاشته‌اند. اختلافات داخلی میان آنان چه در دربار و چه در بیرون دربار، با حاکمان محلی مسلمان و سلسله‌های خرد و بزرگ آنان و چه با نیروهای غیرمسلمان، مانند مرهته‌های دکنی و سیک‌های سند و پنجاب، اوضاع را در هم و بر هم کرده

است. وزیران آنان پیوسته در حال عزل و نصب این و آناند و برای کسب اقتدار با نیروهای کثیرالعدد هندو مانند جات‌ها و مرهته‌ها و سیک‌ها در اتحاد. در این سوی نادر شاه افشار به دست سرداران خود کشته می‌شود و فرزندان او معدوم و یکی مانند شاه‌رخ که زنده می‌ماند از بینایی محروم می‌شود. خوانین قبایل و رؤسای اقوام شاه‌رخ را دستاویز قدرت می‌کنند و گاه او را عزل و گاهی نصب می‌کنند و در میان خود نیز جنگ و جدال دارند. احمد شاه با آمدن به خراسان و سرکوب رؤسای قبایل حکومت را به فرزند ولی‌نعمت خود نادر شاه افشار می‌سپارد و او را مجدداً در چنگال آن خوانین می‌گذارد، چنان‌که با قیام‌های بعدی مجبور می‌شود مجدداً به این سوی بیاید و حکومت او را بار دیگر تأیید کند. این عمل او را حق‌شناسی و جوانمردی دانسته‌اند که از یک منظر درست است، ولی تمامی آنچه را که می‌توانست انجام دهد نداد یا نمی‌توانست، نمی‌تواند توجیه کند.

آنچه که به طور نمونه ذکر شد و همه آن چیزهای دیگری که از بیم درازی سخن ناگفته مانده است، نیازمند تحقیق و بررسی‌های مجدد با استفاده از منابع و مآخذ و اسناد دیگر است. هر چه باشد و نباشد، این تاریخ، تاریخی است که به دستور احمد شاه نوشته شده است و ناگفته روشن است که تاریخ‌هایی از این دست چگونه نوشته می‌شود و باید و نبایدهای آن‌ها کدام است و حد و مرزهای گفتن و نوشتن و ناگفتن و ننوشتن کجاست. به نظر نگارنده محمود حسینی نیز در آن پایه از مهارت و دانش نیست که به همد الفاظ و کلمات بتواند اشارت و نکته‌آفرینی کند و در حدیث دیگران سر دلبران را باز گوید. تفصیل و تفسیر و تحلیلی که محمود حسینی از حوادث و رخدادها و احوال و اقوال سران و سرداران و خوانین خراسان و حوادث هند و دربار شاه‌جهان‌آباد (دهلی) و سند و ملتان و لاهور و سرهند و کشمیر ارایه می‌کند، با آنچه که از قندهار و کابل و هرات و بلخ و ترکستان بازمی‌گوید، آشکارا تفاوت دارد. آیا این تفاوت به دلیل همان حد و مرزهایی است که او ناگزیر به مراعات آن بوده است؟ اطلاعاتی که از این دو ناحیه در این برهه زمانی به دست داده است برای اهل تحقیق در تاریخ این نواحی بسیار سودمند است. به سخن دیگر تاریخ احمدشاهی به گونه‌ای تاریخ بخشی بزرگ از هندوستان و ایران، مخصوصاً خراسان، در فاصله ۱۱۶۰-۱۱۸۶ هجری نیز می‌باشد.



سیمای احمد شاه در این کتاب سیمای فرمانده و لشکرکشی مجرب و تواناست. اندوخته تجارب او در همراهی با نادر شاه در سمت‌های مهم نظامی از قول‌رآقاسی‌گری یا فرماندهی

محافظان و سرکردگی یا قائم مقامی نیروهای افغان و مخصوصاً افراد ایل دُرّانی، در دوره حکومت نادر شاه، از وی مردی دانا و آگاه به رمز و راز سپاهیگری و لشکرآرایی ساخته بود. در جنگ‌های بزرگ، او خود شخصاً اداره جنگ را بر عهده می‌گرفت. آرایش سپاه و نقشه جنگ را خود او در دست داشت و پیش از آغاز جنگ وظایف هر یک از سران سپاه و دسته‌های آنان را تعیین می‌کرد و دستور اکید صادر می‌کرد که بدون فرمان او وارد معرکه کارزار نشوند. مواضعی که برای افراد و سرکردگان تعیین می‌کرد، چنان بود که گویی آنچه را که در حین جنگ اتفاق خواهد افتاد از پیش می‌بیند. بسیاری اوقات خود او به دسته‌ها سر می‌کشید و گروه‌ها و افرادی را مأمور تقویت مواضع دیگر می‌کرد. اگر هم در قلب سپاه حضور داشت، به مجرد مشاهده فشار دشمنان بر جناحی از سپاهش، دستورات لازم جهت تقویت و پشتیبانی صادر می‌کرد. گاه خود با افرادی که پیوسته در رکاب او بودند به جنگ می‌پرداخت. آشنایی او با سرزمین هند و شیوه‌های جنگ آنان موجب شده بود که با وجود کمی عدد سپاهیان بر گروه‌های بزرگ فایق می‌آمد. آن‌گاه که گروه‌هایی را مأمور نبرد در جاهایی می‌کرد، دستورهای لازم را به آنان می‌داد و جوانب احتیاط را مراعات می‌کرد. فرماندهانی که با راه و رسم او آشنا بودند و فرامین او را مراعات می‌کردند، پیروزمند بودند و آنانی که خود ابتکاری به عمل می‌آوردند و احياناً به تعقیب گریختگان می‌پرداختند، در تله‌های نظامی مخالفان می‌افتادند و شکست می‌خوردند. نه تنها سپاهیان خود او با وجودش قوی‌دل بودند، بلکه متحدان او نیز هنگامی که او فی‌المثل در هند بود با جرأت و جسارت بیشتری می‌جنگیدند. هندوان نیز هرگاه خود او حضور داشت به گونه‌ای دیگر می‌جنگیدند و از توانایی‌های او در هراس بودند و هرگاه به قندهار باز می‌گشت، با جسارت و جرأت بیشتری بر حکام و فرماندهان او می‌تاختند، چنانکه تیمور شاه فرزند او را به همه نیرویی که در اختیار داشت به آسانی از لاهور برآوردند و به پیشاور افکندند، هر چند در این عمل بخشی از قصور متوجه سرداران و سرکردگان همراه او نیز هست. به هر حال غیبت او همواره حادثه‌ساز بود. به همین لحاظ هنوز دمی به آسودگی در قندهار یا کابل برنیاورده، مجبور می‌شد دوباره به هند بازگردد.

با آنکه اغلب زمستان‌ها را به قصد اشراف بر اوضاع هند در پیشاور قشلاق می‌کرد تا قرب فاصلهٔ آن با هند، مخالفان را بترساند، ولی آن قاعده همواره مراعات نمی‌شد. آوازهٔ آمد آمد و بازگشت او به هند، مخالفان را عقب می‌راند. از یک منظر، تاریخ بیست‌وشش سالهٔ حکومت او عمدتاً در سفرها و لشکرکشی‌های هند و ایران سپری می‌شود و شاید به همین لحاظ تاریخ

احمدشاهی بیشتر تاریخ جنگ‌ها و لشکرکشی‌هاست و در آن ندرتاً از کارهای دیگر مانند عمران و آبادانی - چنان‌که احداث شهر احمدشاهی و یا استحکام حصار و دیوار کابل - خبری درج می‌شود.

به هر حال، او بنیان‌گذار یک حکومت جدید است. اشتغال به جنگ و فرونشاندن مخالفت‌ها و خنثی کردن توطئه‌ها در بدایات کار امری قابل تصور و ادراک است، اما استغراق بیست‌وشش سال یا کمتر از آن در کار جنگ و جدال پریشانی است که باید بدان پاسخ گفت. گسترش قلمرو فرمانروایی در فرصت مساعد دوران حکومت او در هند و ایران امری چندان متعسر نبود، اما دشوارترین کارها در این گسترش قلمرو، نگهداری سرزمین‌های مفتوحه بود. سپاهیان خود او که مرکب از دسته‌های خاصه و همیشه کشیک و در شمار سربازان دایمی بودند، به تعدادی نبودند که بتواند آنان را با حاکمان جدید، که در نواحی گشوده شده منصوب می‌کرد، بگذارد. اکثریت سپاه او از افراد قبایل و رؤسای آنان تشکیل می‌شد که نه تاب ماندن در سرزمین‌های دوردستی مانند هند داشتند و نه میل باطنی در کار بود و نه توانایی آن که بتوانند با تدابیری سرزمین‌های فتح شده را نگهداری کنند. به نظر می‌رسد همراه با احمد شاه رفتن و با غنایم بسیار بازگشتن را دوست‌تر می‌داشتند. بر اساس همین عادت، حتی آنگاه که احمد شاه مصمم به دیرتر ماندن و بیش از موعد بازگشت معین در هند توقف کردن می‌شد، با فرار یکی دو تن از سران و افرادش و بازگشتن به اوطان، بقیه نیز آشکارا یا نهانی سپاه و اردوی او را ترک می‌کردند. احمد شاه حتی با گذاشتن پسرش تیمور در لاهور نیز نتوانست بر این دشواری فایق شود. از سوی دیگر هر توقف طولانی‌تر او در هند یا ایران، به‌ویژه اگر مانند یکی دیوار همراه با موفقیت هم نبود، به ضعف او تأویل می‌شد و مخالفان او در قندهار علم مخالفت می‌افراشتند و گاه افرادی مانند حاجی خان بارکزیی اعلان پادشاهی می‌کرد و به نام خود سکه می‌زد و یا مانند برادرزاده‌هایش، لقمان خان و عبدالخالق خان - که دومی موفق شد سلیمان میرزا را از قندهار بیرون کند - عقبه و دارالخلافه او را تهدید می‌کردند و ناگزیر باید کار را ناتمام بگذارد و به قندهار بازگردد. هر خبری و واقعه‌ای از این دست البته دیگر مخالفان داخلی او را نیز به طغیان تشویق می‌کرد، چنان‌که در ترکستان اتفاق افتاد. وضع مخالفان او در هند و ایران با شنیدن این خبرها روشن است. این حوادث و تکرار آن نشان می‌دهد که احمد شاه بر خلاف اقتدار نظامی‌گری‌اش، در کشورداری و ضبط و ربط قلمروش از آن اقتدار بهره‌مند نبوده است. سیاست او در اداره قلمروهای مفتوحه، تفویض کردن اداره مناطق و ولایات و نواحی به

همان کسانی بود که تا پیش از سرکوب شدن، با او و نیروها و نمایندگاناش می‌جنگیدند، ولی چون دست استیمنان به دامان او می‌زدند، مورد عفو قرار می‌گرفتند و باز در همان منصب ابقا می‌شدند. عزل این مخالفان از چند مورد تجاوز نمی‌کند. شگفت آن است که همین کسان که قبول اطاعت و فرمانبرداری کرده‌اند، با رفتن احمد شاه و پیش‌آمدن وقایع تازه، سرکشی آغاز می‌کردند و احمد شاه مجبور می‌شد دوباره به آنجا لشکر بکشد و پس از تحمل هزینه‌های گران، مخالف را سرکوب کند. از آنجا که مخالف از در آشتی و پوزش‌خواهی درمی‌آمد، مورد عفو قرار می‌گرفت و دوباره به همان منصب پیشین منصوب می‌گشت و با دور شدن احمد شاه، دوباره علم مخالفت می‌افراشت و آن‌همه تلاش و کوشش و هزینه‌های گران بر باد می‌رفت. این در گذاشتن‌های پی‌درپی و اینجا و آنجا، مخالفان را جری‌تر و گستاخ‌تر می‌کرد. مورخان، از جمله محمود حسینی، به این رفتار احمد شاه و پرسشی که مطرح می‌شود پاسخی داده‌اند که تا حدودی توجیه‌گراانه است: خوی و خصلت و منش درویشانه و صوفیانه احمد شاه. به تصریح مورخان، احمد شاه مانند شاهان پیشین تاج بر سر نگذاشت و بر تخت نشست و لباس شاهانه بر تن نکرد؛ گرفتار غرور جاه نگشت؛ عمل و کرداری که خلاف شریعت و پارسایی باشد از وی گزارش نشده است. جز صید و شکار، هیچ سرگرمی هوس‌آلود و عشرت‌آمیزی از وی باز نگفته‌اند. جز در جنگ‌ها فرمان به کشتن و غارت و نهب و اسر نداد. هرگاه که مخالفان تسلیم شدند، مال و جان و ناموس‌شان را حفظ کرد و البته این منش‌ها که با تجربه تاریخی مردم از شاهان تفاوت آشکاری داشت، باید از نوع اعتقاد و باور خاص او ناشی شده باشد و آن سلوک و منش درویشانه و صوفیانه اوست که چندان برای دیگران قابل درک نبود و غالباً از این شیوه و سلوک سوء استفاده می‌شد. ظن غالب آن است که خوانین و رؤسای بااقتدار دور و بر او به احمد شاه به دیده یکی از رؤسای قبایل می‌نگریستند، نه یک پادشاه؛ و او نیز سنت‌های قبیله‌ای را گردن نهاده بود و به نوعی مصالحه با آنان قناعت کرده بود. در یکی دو مورد هم که فرمان به پای پیل افکندن و کشتن داد، اطرافیان او که بیشتر خوانین و سران قبایل بودند، آن را برنتافتند و از بیم آن که مبدا به چنان سرنوشتی دچار شوند، تصمیم بر عزل او گرفتند و او ناچار شد به نوعی از آن‌ها استمالت و در امور مملکت با آنان مشورت کند. شاید اگر احمد شاه می‌توانست این دشواری را در قندهار از پیش پای خود بردارد و بر رسوم قبیله‌ای فایق آید، احتمال داشت ساختار اداری و نظام اجتماعی کشور هم از دوره او دگرگون شود و تا روزگار ما به درازا نکشد، ولی ظاهراً گذار از این جنبه بسیار دشوار بود. به نظر می‌رسد تصمیم تیمور شاه در زمان

حکومت به تغییر پایتخت از قندهار به کابل، علاوه بر نزدیک بودن کابل به هند - که یکی از دلایل تغییر پایتخت دانسته می‌شود - به دلیل دور شدن از حیطه نفوذ سران قبایل اتخاذ شده باشد. کمترین مشخصه کابل در آن روزگار کمرنگ بودن ساختار قبیله‌ای آن بود.

باری، به هنگام درگذشت احمد شاه، وضعیت هرات تثبیت شده بود؛ در ترکستان آرامش حکمفرما بود؛ وضع خراسان ایران آشفته بود و در هند قوی‌ترین نیروهای موجود پس از جنگ پانی‌پت اگر چه متلاشی نشده بود، به شدت ضعیف شده بود. حمایت‌های او از سلسله گورکانی هند نتوانست از افوال و سقوط آنها در سراشیبی زوال پیشگیری نماید. سکه‌ها در سند و پنجاب قوی‌تر و فارغ‌البال‌تر از گذشته دم از قدرت می‌زدند و راه نفوذ کمپانی هند شرقی هموارتر شده بود و قلمروی که او گشاده بود روز به روز کوچکتر می‌شد.

اصل «تاریخ احمدشاهی» که نسخه‌ای نفیس بوده و با خط نستعلیق خوش کتابت شده است، در سال ۱۹۷۴ به صورت عکسی در سلسله انتشارات آثار ادبی ملل خاور (شماره ۳۶) با مقدمه و فهرست‌ها از دوست مراد سیدمرادوف در دو مجلد چاپ شده است. چنانکه در حواشی چاپ جدید اشاره کرده‌ام، تعداد زیادی از صفحات به قصد کشیدن تصاویر و قایع مختلف سپید گذاشته شده است که ظاهراً چنین فرصتی پیش نیامده است. آن طور که از مطالعه آثار مورخان معاصر همچون شادروانان میر غلام محمد غبار، استاد عبدالحی حبیبی و میر محمدصدیق فرهنگ برمی‌آید، آنان به نسخه‌های چاپی این کتاب دسترسی داشته‌اند و از مطالب آن در نگارش تاریخ دوران احمد شاه استفاده کرده‌اند و شاید نسخه‌هایی از آن را در کتابخانه‌های افغانستان و کتابخانه‌های خصوصی بتوان یافت، ولی با وجود اهمیتی که این کتاب دارد، دسترسی دیگر محققان و علاقمندان به تاریخ کشور بدان میسر نبوده است.

سه سال پیش از این، آقای شریعتی جاغوری کابلی افغانستانی که انتشار آثار مربوط به تاریخ و ادب و فرهنگ کشور را وجهه همت خویش در ایران قرار داده است، متن حروف‌چینی شده ابتدایی این کتاب را بر مبنای همان چاپ مسکو، جهت ویراستاری در اختیار نگارنده قرار داد. کار ویرایش آن را با علاقمندی پیش گرفتم و موارد مغلوط و یا بدخوانی‌ها و... را تصحیح کردم و برای اصلاح به او باز گردانیدم. در این میان سفر افغانستان و اشتغال در بامیان پیش آمد و ادامه کار معلق ماند. آقای شریعتی در یکی از سفرها متن اصلاح شده را برای ادامه کار با خود آورد به سبب فقدان امکانات از جمله روشنایی برق در بامیان و مشغولیت شبانه‌روزی در دانشگاه بامیان، کمتر فرصت پی‌گرفتن مداوم کار پیش آمد. با این حال

شب‌هنگام در پرتو روشنایی چراغ‌گازی، تا آنجا که امکان داشت به ویرایش متن و اعمال برخی از احکام ویرایش و تعیین اعلام با سه رنگ پرداختم و در واقع یک جلد از آن دو جلد بدین‌گونه سامانی یافت و بقیه کارها ماند، تا آن‌که دوباره به تهران بازگشتم و در فراغتی که اینجا به سبب عدم اشتغال به درس پیش آمد، کار تا آنجا رسید که به استخراج فهارس چندگانه کتاب و نوشتن این مقدمه بپردازم تا اگر خواست پروردگار باشد این منبع ارزشمند، تاریخ احمدشاهی، به زیور چاپ آراسته گردد و مشتاقان و علاقمندان در اختیار گیرند و با حوصله و دقت مطالعه و تحقیق کنند.

از آنجا که این کتاب از منابع و مآخذ مهم دوره احمد شاه ابدالی به شمار می‌رود و بایسته چاپ تمام کتابهای مرجع آن است که فهارس راهنمای آن با دقت تهیه شود و علی‌الخصوص آنچه که به افراد و اشخاص مربوط می‌شود و در سراسر کتاب پراکنده است نه تنها با قید صفحات، بلکه به صورت توصیفی با استخراج نکات مربوط به آنان تنظیم گردد تا استفاده آن برای محققان و پژوهندگان آسانتر باشد و در وقت آنان صرفه‌جویی شود؛ این مهم را با همه دشواری‌ای که داشت با کار شبانه روزی ده تا پانزده ساعت در مدت هفده روز انجام دادم. امیدوارم در پیشگاه اهل تحقیق و جویندگان دیگر مقبول افتد و کسانی پیدا شوند که عین کار نمایه‌سازی توصیفی را در مورد کتاب مستطاب و ارجمند «سراج‌التواریخ» علامه فیض محمد کاتب و مجلدات «افغانستان در مسیر تاریخ» و «افغانستان در پنج قرن اخیر» نیز انجام دهند تا ان شاء الله با این کار درهای تحقیقات جدی‌تر و ریزبین‌تر در باب تاریخ کشور و همه افرادی که به نحوی در آن کتابها نام و کردارشان گزارش شده است، گشاده گردد.

اطلاعات نگارنده درباره نویسنده کتاب «تاریخ احمدشاهی» محدود می‌شود به آنچه که خود او از خویش در این کتاب به دست داده است. محمود حسینی منشی از سادات جام بوده است و پدرش ابراهیم نام داشته است و چنان که در آغاز این مقال گفته‌ام، او با قاطعیت از نوشتن دنباله تاریخ و بیان پایان کار شاه‌ولی خان و سوانح شاهزاده سلیمان در تاریخ تیموری سخن می‌گوید. این که او چند سال دیگر در قید حیات بوده است و موفق به نوشتن آن تاریخ شده است، روشن نیست. در پایان تاریخ احمدشاهی قصیده‌ای بدون بیت مطلع که شصت و دو بیت دارد و از سروده‌های فرزند او محمد اسماعیل می‌باشد، درج کرده است. از این معلوم می‌شود که فرزند او نیز با پدرش در قندهار ساکن و مانند پدر ادیب و شاعر بوده است.

نکات گفتنی بسیار دیگر هم هست که به سبب درازدامن شدن مقدمه از آن صرف‌نظر

می‌شود. خواننده و خواننده این کتاب و آن نکات را، به مطالعه فهرست توصیفی اعلام اشخاص پیوست این کتاب فرامی‌خوانم و حتی بیشتر از آن برای دریافت دقیق‌تر و آگاهی بر چند و چون این کتاب، چشم دارم که خوانندگان پیش از آنکه به مطالعه متن کتاب بپردازند، نخست آن فهرست توصیفی را از نظر بگذرانند.

در پایان بایسته می‌دانم از آقای مهندس محمدکاظم کاظمی، ادیب و شاعر توانای هموطنم که در بازخوانی نهایی متن و صفحه‌آرایی کتاب تقبل زحمت فرموده، نکاتی درخور توجه را یادآوری فرموده‌اند، قدردانی و سپاس‌گذاری نمایم.

والسلام علی من اتبع الهدی

والحمد لله أولاً و آخراً

تهران - درس - سوم میزان (مهرماه) ۱۳۸۶

دکتر سرور مولایی